



ژوهرشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

سرچشمه‌های

مضامین

حافظ

محمد امین ریاحی

ادبیات فارسی و گنجینه شعردری این مظهر والای فرهنگ ایرانی، ورشته پیوند استوار دل‌های مردم سرزمین ما و مللی که در طی قرون روابط فکری و معنوی با ما داشته‌اند چون مجموعه واحدی است که بررسی در هر جزئی از آن نیازمند توجه بکل آن است. یکی از مطمئن‌ترین راه‌ها برای فهم سخن هر شاعر، و درک ارزش آثار او، بررسی تاثیر سخن گذشتگان در سخن او، و نفوذ سخن او در آثار شاعران بعد از اوست. در باره قسمت دوم، یعنی تاثیر حافظ در شاعران بعد از او، عرضی نخواهم کرد زیرا این موضوع علاوه بر وسعت دامنه آن، از غایت وضوح، حاجتی به هیچ اشارت و استدلال ندارد. همینقدر باید گفت که در شش قرن اخیر، هیچ غزل و هیچ نغمه عاشقانه و عارفانه فارسی از چاشنی جان بخش سخن خواجه خالی نبوده است. و در درجه اول غزل حافظ و در درجه دوم غزل سعدی، از همه حیث: چه از نظر وزن و قافیه و ردیف و چه از نظر افکار و مضامین، و چه از نظر تعبیرات و ترکیبات، خمیرمایه غزل فارسی بوده است. اما تاثیر حافظ، از شعر فارسی قبل از او هنوز ارزش گفتگو دارد. همه شیفتگان این شاعر دریا اندیشه آسمانی زبان، و صاحب‌بدلان و صاحب‌نظرانی که از شراب سخنش سر مستیها یافته‌اند، میخواهند بدانند: که این رند عالمسوز خرابات حقیقت تا چه اندازه با آثار دیگر شاعران عنایت داشته، و (ورای مدرسه و قیل و قال مسئله) و (بحث کشف کشف) و نظائر آن به چه مباحثی میپرداخته و آنجا که میگفت:

از قیل و قال مدرسه حالی دلم گرفت،

بخواه دفتر اشعار و راه صحرا گیر،

فراغتی و کتابی و گوشه چمنی،

چه کتابها و شعرهایی را میخواند؟

و در آن زمانه پر آشوب (سفینه غزل) کدام شاعر را (رفیق خالی از خلل) می نامید
نتایجی که از این بحث بدست آید، علاوه بر روشن تر ساختن شخصیت حافظ و شناسائی سرچشمه-
های اندیشه او، در حل پاره‌ای از مشکلات سخن او نیز، ما را یاری خواهد کرد. مثلاً تصحیح
بسیاری از موارد مشکوک و ترجیح نسخه بدلها آسان تر خواهد شد، و تشخیص اینکه در چه
مواردی تعبیرات می و مطرب و ساقی را در معنی حقیقی لغوی آورده، و در چه مواردی بصورت
رمز و اشارتی از مفاهیم عرفانی.

در این باره ازدو راه باید تحقیق کرد یکی از راه صورت، و توجه بغزلهایی که حافظ
از شاعران پیشین استقبال کرده است.

این کار مفید پیش از این در تحقیقات مربوط بحافظ و در پاره‌ای از چاپهای دیوان انجام
گرفته است و نیز در مجموعه اشعاری که در کتابخانه مجلس بشماره ۳۳۷۰ موجود است و در
آن غزلهای شاعران باعتبار اشتراك آنها در وزن و قافیه و ردیف جمع آوری شده، مشابه اکثر
غزلهای حافظ را می بینیم که کار جویندگان را آسان تر خواهد کرد.

اما از راه معنی، و تحقیق معانی و مضامینی که حافظ از پیشینیان گرفته، یا بصورت توارد در
سخنش راه یافته محتاج کوشش بیشتری است. در این زمینه هم چون حافظ از سعدی
و خواجو و در بعضی نسخ از سلمان نام برده، درجه تأثیر او از این سه شاعر پیش از این تا اندازه‌ای
مورد تحقیق قرار گرفته است. و نیز روابط افکار او با سخن سعدی و مولوی و خیام و تا اندازه‌ای
خاقانی و اوحدی و عبید از نظر جویندگان دور نمانده است، و قسمتی از ابیات و مصاریعی که از
دیگر شاعران ایرانی چون دقیقی و کمال اسماعیل و انوری و معزی و شمس الدین صاحب دیوان
در غزلهای حافظ آمده، پیش از این بتحقیق مرحوم قزوینی در مجله یادگار منتشر شده است.
بنده در این جا بمنظور احترام از تکرار آن آنچه قبلاً منتشر شده ذکر نمیکنم و مواردی
را که خود برخورد ام عرض میکنم.

یکی از شعرائی که سخنش مورد عنایت حافظ بوده، نظامی است علاوه بر آنکه ساقی-
نامه حافظ، قطعات خطاب به ساقی را در شرفنامه و اقبالنامه نظامی بیاد می آورد (البته
باضافه ساقی نامه خواجو در مثنوی همای و همایون) مضامین مشترکی نیز در آثار آنها هست.
مثلاً در شرفنامه نظامی میخوانیم:

دلا تا بزرگی نیاری بدست بجای بزرگان نباید نشست

حافظ همان مضمون را لطیف تر سروده:

تکیه بر جای بزرگان نتوان زد بگزاز مگر اسباب بزرگی، همه آماده کنی

نظامی بیت دیگری دارد در هفت پیکر:

سر بلندی ده از خداوندی همتش را بتاج خرسندی

همین بیت متوسط نظامی نمی دانم تا چه اندازه در خاطر معنی آفرین خواجه شیراز
اثر داشته است که بیتی می آفریند که صدها سال، در بازار هستی، آرام بخش گرفتاران

درویشی و ناکامی و ناخرسندی بوده است :

در این بازارا گرسودی است ، بادرویش خرسند است

خدایا ، منعم گردان بدرویش و خرسندی

از مثنوی ویس و رامین هم مضامینی ، بصورت مواد خامی که بدست هنرمند افسونکار افتد ، در سخن خواجه شیراز راه یافته ، و با اعجاز طبع او باوج کمال معنی و بیان رسیده است .

فخرالدین اسعد میگوید :

که در روزی چنین هستند یارم

عفاالله ، زین دو چشم سیل یارم

خواجه میفرماید :

که روزیکسی ، آخر ، نمی روی زسرم

چه شکر گویمت ای خیل غم عفاك الله

درویس و رامین میخوانیم :

چمنگه بر کنار جوی من جوی

تو سر و جویباری ، چشم من جوی

خواجه میفرماید :

در کنارم بنشانند سهی بالا ئی

جویها بسته ام از دیده بدامان که مگر

باز درویش و رامین میخوانیم :

بیار آور درخت خرمی را

پدید آور بهار مردمی را

نهال دوستی بیریدی از جای

چه باشد که شدی در مهر بدرای

که این بارت ، نکوتر آورد بار

چو بیریدی دگر بارش فرو کار

و شاید همین ابیات ساده مقدمه آفرینش آن نغمه جاویدان بهشتی خواجه ما باشد

که میفرماید :

نهال دشمنی بر کن که رنج بیش ار آرد

درخت دوستی بنشان ، که کام دل بیار آرد

معمولا آنچه برمی نشانند نهال است ، و آنچه برمی کنند درخت کهن تناور ، اما خواجه

شیراز با اعجاز در انتخاب الفاظ میفهماند که اصولا نباید گذاشت دشمنی ریشه گیرد و درختی

شود و رنج بیشمار آرد بلکه تا نهال است آن را باید ریشه کن کرد ، و دوستی از همان اول

نه بصورت نهالی ضعیف بلکه درختی استوار باید باشد گرانبار از ثمره کام دل .

اشعار معزی هم از نظر حافظ گذشته است :

مثل این بیت :

گردون چومرغزارو درو ، ماه نو چو داس

گوئی که ماهتاب ، همی بدرود گیا ،

اما حافظ همین مضمون را از زمین برداشته ، و با آسمان رسانیده و مطلع معروف خود

را گفته است :

یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو

يك قطعه دوبیتی هم از معزی حتی در قدیمترین نسخ دیوان حافظ آمده که در نسخه

دواوین سته ، مورخ ۸۱۴ بنام معزی است : سال وفال و مال و حال و اصل و نسل و تخت و بخت ،
بادت اندر شهریاری برقرار و بر دوام الخ و بنده پیش از این در مجلهٔ یغما توضیحی در این باره
داده ام .

اشعار ادیب صابر نیز مورد توجه حافظ است :
این مطلع او :

ای روی تو چو خلد و لب تو چو سلسبیل بر خلد و سلسبیل تو جان و دلم سبیل
و حافظ با تغییر وزن ، چنین آورده است :

ای رخت ، چون خلد و لعلت سلسبیل سلسبیلت کرده جان و دل سبیل
این بیت معروف خواجه را همه بخاطر دارند :

برقی از منزل لیلی بدرخشید سحر و ، که با خرمن مجنون دل افکار چه کرد
و بنده تصور میکنم منبع الهام خواجه حکایت دراز لطیف و مؤثری است که جابر بن مسعود
طائی روایت می کند که در قبيله ای فرود آمدم که در آن جوانی دلباختهٔ دختری بود و با اینکه
دو خیمه نزدیک هم بود ده سال بود که عاشق ، معشوق را ندیده بود . بتضرع دختر را وادار
کردم که بخیمه عاشق رود . خلاصه باقی حکایت را از مکارم الاخلاق رضی الدین نیشابوری
(چاپ آقای دانش پژوه) میخوانم :

د . . . دختر می آمد ، و دامن از زمین می کشید . چون جوان از زیر دامن
خیمه ، عطف دامن معشوق ، و گردی که از دامن او از راه بر می انگیخت بدید ، نعره ای
بزد ، و بیهوش شد ، و در آن آتش بیفتاد ، و چند جای از اعضای او سوخته بود .
دختر گفت : ای خواجه ، رنجی که بدان مسکین رسید بسی تو بود . بیچاره ، که دلش شادی
گرد دامن احتمال نتواند کرد ، قدح لقای ما چگونه تواند کشید ؟
قدرت خواجه را ببینید که ، یک حکایت دراز ، و یک دنیا معنی را در قالب یک بیت
ریخته است .

یکی از شاعرانی که مسلماً دیوانش مورد رغبت و مطالعهٔ خداوند غزل فارسی بوده ،
خواجه همادالدین تبریزی است .
حافظ میگوید :

مبان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست تو ، خود حجاب خودی ، حافظ از میان برخیز
و این مأخوذ است از بیتی از همام :

در میان من و معشوق همام است حجاب بود آن روز که این هم زمین برخیزد

همام هم مفهوم بیت را از رسالات ابوسعید ابوالخیر گرفته است که میگوید :

« حجاب میان بنده و خدای آسمان و زمین و عرش و کرسی ، نیست . پندارتو ، و منی ،

حجاب تست ، از میان بر گیر ، و بخدای رسیدی ، »

و شاید نیز ، حافظ از خود ابوسعید گرفته باشد . زیرا مفهوم یکی از ابیات

منسوب به ابوسعید نیز در سخن حافظ است با تصرف طبع اکسیر آسای او:
خواهی که چو صبح صادق القول شوی خورشید صفت با همه کس یکرو باش
حافظ ، همان مضمون عادی را می گیرد، و با موسیقی و آهنگ و لطف بان ، و یا
هنری که جز اعجاز نامی برای آن نمی یابم ؛ این نغمه آسمانی جاودانی را می آفریند:

بصدق کوش ، که خورشید زاید از نفست
که از دروغ سیه روی گشت صبح نخست
سخن بر سر تائر حافظ بود از همام .
همام می گوید :
دوستان ، از دوستان یاد آورید عهد یار مهربان ، یاد آورید
حافظ میفرماید :

معاشران ، زحریف شبانه یاد آرید حقوق بندگی مخلصانه یاد آرید
مضمونی هم همام از سعدی گرفته و سرانجام همان مضمون بدست حافظ ، و به اوج
لطف و زیبایی و جاودانگی رسیده است :
شیخ شیراز میگوید :

ای برادر ، ما بگرداب اندریم و آنکه شنت میکند بر ساحل است
همام میگوید :

گر ملامتگر نداند حال ما عیبش مکن ما میان موج دریائیم و او بر ساحل است
بیت حافظ نقش جاویدان جانهاست . اما تیمنا باز هم میخوانم :

شب تاریک و ، بیم موج ، گردابی ، چنین هایل
کججا داندن حال ما ، سبکباران ساحلها

بررسی تصرف حافظ در این مضمون گوشه‌ای از هنر او را روشن میکند: اول مضمون
را در و زنی درازتر آورده است ، تا برای بیان آن حال وحشت و بیم و هراس ، فرصت
بیشتری داشته باشد . در سخن سعدی کلمه (شنت) امروز تا اندازه‌ای ملایم غزل نیست
البته قطعاً در دورهٔ افصح المتکلمین ، از الفاظ غزلی بوده است ، داوری بنده را نرسد.
حافظ با افزودن صفت (هایل) برای گرداب ، و اشاره به سبکباری ساحل نشینان ،
و افزودن بیم موج ، و هراس انگیزتر از همه ، بیان وقوع این حال در (شب تاریک)
قوتی به مضمون داده است که بیت او همیشه بر سر زبانها بوده و بیت سعدی را از یادها
برده است .

بر گردیم به حافظ و همام :
خواجۀ شیراز غزل بسیار معروفی دارد ، که چهاربیت آن ، نغزترین و جاندارترین
توصیف در شعر فارسی شناخته شده است دو بیت نخستین وصف (آمدن معشوق سرمست
بیالین شاعر) است .

زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست

پیرهن چاک و غزلخوان و صراحی در دست

نرگش عربده جوی و ، لبش ، افسوس کنان

نیمشب ، دوش ، بیالین من آمد ؛ بنشست

پیش از این بتحقیق دکتر خانلری ؛ نسبت نامه این غزل ، طی مقاله‌ای در مجله سخن در آثار پنج شاعر قدیم تر سنائی ، انوری ، ظهیر قاریابی ، عطار ، خواجه ؛ نشان داده شده و بعدها دوغزل دیگر از عراقی و شاه نعمه الله ولی نیز بهمان وزن و قافیه نموده شده است و معلوم میشود این يك موضوع معروف و مورد توجه شاعران بوده است .

اما بیت سوم و چهارم حافظ ، که در آن معشوق خوابناکی عاشق را سرزنش میکند ، در سخن هیچیک از آن هفت شاعر نیست . و این نکته که جان غزل است ، و دو بیت توصیفی قبلی مقدمه آن قرار گرفته ، بنظر بنده از همام تبریزی است .

کرده بود از ناز آغاز عتاب

چشم مستش دوش ، میدیدم بخواب

هل یكون النوم بعدی مستطاب

گفت کای مشتاق ، خوابت میبرد؟

چشم عاشق را ، بود پروای خواب؟

شرم بادت ؛ اینهمه دعوی چه سود؟

جاودان از دوست ماند در حجاب

هر که در هجران بیاساید دمی

شاعر جواب میدهد :

من عتابت را همین دارم جواب

خوابم از بهر عتابت آرزوست

خواجه ما ، که قالب و موضوع سخنش با هفت شاعری که گفته اند مشترك است ، زمزمه فراگوشی معشوق را از همام گرفته ، با این فرق که آنچه همام شنیده در خواب شنیده و جوابی هم داده ولی حافظ آواز حزین نواز شکر معشوق را که در بیداری و با چنان وصفی آمده است می شنود :

سر فرا گوش من آورد و باواز حزین

گفت ، ای عاشق دیرینه من ، خوابت هست؟

عاشقی را که چنین باده شبگیر دهند کافر عشق بود ، گرنشود باده پرست

يك هنر حافظ هم در این است که چنان (لطف بانواع عتاب آلوده) را بجان می پذیرد

و جوابی نمیدهد

بنده تصور میکنم ، حافظ برخود فرض میدانسته ، که اگر مضمون عالی و زیبائی ، در قالبی ضعیف و بیمار گونه ، ریخته شده باشد ، آن را برگیرد ، و بپیراید ، و در موزون ترین قالبی بریزد و ، زیباترین جامه الفاظ براندام آن بیاراید ، و نغمه‌ای جاودانی بیافریند .

این یکی از رموز هنر حافظ است .
یکی دیگر از شاعران هم ، که شاید بسبب مردمی و رادی و آزادگی ، که از سخنش

میبارد ، مورد توجه خواجه ما بوده . ابن یمین است .

او می گوید :

رقیب ، ابن یمین را چه میکنی انکار
جزالت سخن عذب او خدا داد است
حافظ فرماید :

حسد چه می ببری ای سست نظم بر حافظ

قبول خاطر و لطف سخن خدا داد است

این قطعه هم از ابن یمین است :

دیدم برین رواق زبرد کتابتی
بر لوح لاجورد نوشته بزرنا ب
هر خانه ای که داخل این طاق ازرق است

گر صد هزار سال بماند شود خراب

بیرون ازین رواق بناکن تو خانه ای
کو آفت خراب نبیند ، به هیچ باب

سخن ابن یمین در زیر گرد و غبار فراموشی قرون فرورفته ، اما جان سخن ، در بیستی
از حافظ ، جاودانی است :

بدین رواق ز بر جد نوشته اند بزر

که جز نکوئی اهل کرم ، نخواهد ماند

در اینجا نکته ای را ناگفته نگذارم :

ابن یمین و حافظ فاصله زمانی زیاد ندارند . شاید پیری ابن یمین ، مقارن با جوانی
حافظ بوده ، شاعر خراسان فقط ۲۳ سال قبل از خواجه شیراز در گذشته است . و این
احتمال نیز هست که شاعر پیر مضمون را از شاعر جوان گرفته و بتفصیل و اطناب بیان
کرده باشد . ولی بنده آرزو میکنم ، که کاش چنین نباشد زیرا ارادتم به آزاد مرد
خراسان ، سستی خواهد پذیرفت ؛ که در برابر معجز سخن خواجه ، خواسته باشد
سحری برانگیزد

آخرین نکته درباره نفوذ نجم الدین رازی خاصه مرصادالعباد او در غزلهای حافظ
است . وقتی که مرصادالعباد ، و دیوان خواجه را بخوانیم ؛ و مکرر بخوانیم ، و بقصد مقایسه
بخوانیم این فکر برای ما حاصل میشود که اگر خواجه شیراز ارتباطی با عرفان و تصوف
داشته از طریق مرصادالعباد بوده است .

مثلا در مرصاد میخوانیم (ص ۹۷)

«عبودیت از بهر بهشت و دوزخ ممکن چون مزدوران ، بلکه بندگی از اضطرار عشق کن ،

آنگاه نغمه جاودانه خواجه ، در گوش جان ما طنین می افکند :

تو بندگی ؛ چو گدایان ؛ بشرط مزد ، ممکن

که دوست ، خود ، روش بنده پروری داند

باز در مرصادالعباد میخوانیم :

بدانکه دل خلوتگاه خاص حق است ، تا زحمت اغیار در بارگاه دل یافته شود غیرت
عزت اقتضای تعزز کند از غیر ، ولکن چون چاوش لاله ، بارگاه دل از زحمت اغیار خالی

کرد منتظر قدوم تجلی سلطان الا الله باید بود.

جا خالی کن که شاه ناگاه آید

چون خالی شد، شاه بخر گاه آید

درحافظ (چاپ قزوینی) میخوانیم :

خلوت دل نیست جای صحبت اصداد دیو چو بیرون رود فرشته در آید

اما در نسخهٔ دکتر خانلری چنین آمده : (منظر دل نیست جای صحبت اغیار) علاوه بر اینکه (صحبت اصداد) بزبان حافظ و تعبیرات حافظ نمی ماند ؛ بنده بدلیل همین سابقه در مرصادالعباد (صحبت اغیار) را ترجیح میدهم و باز بهمین دلیل (خلوت دل) را از (منظر دل) مناسب تر می بینم .

نجم دایه می گوید : ای آینه جمال شاهی که توئی الخ

وخواجه میفرماید.

دل که آئینه شاهی است غباری دارد

توجیه این بیت خواجه را که :

فرشته عشق نداند که چیست ، ای ساقی
در باب مبداء موجودات در مرصاد باید خواند ، که میگوید فرشتگان چون از آتش آفریده شده اند عشق ندارند ، عشق خاصیت خاک است ، که آدم را از آن آفریده اند.

نجم الدین غزلی دارد در رساله عقل و عشق که فقط چند بیت آن را می آورم :

دوشم سحر گهی ندی حق بجان رسید

کای روح پاک مرتع حیوان چه میکنی

با خواری و مذلت عصیان چه میکنی

اینجا اسیر محنت هجران چه میکنی

غافل چنین نشسته بزندان چه میکنی

بر پرسوی نشیمن اول چو شاهباز علوم انسانی و مطالعات
چون بوم خس ندا تو بویران چه میکنی

همین مضمون را ابن یمین چنین سروده :

تو باز سدره نشینی فلک نشیمن تست

و بعد حافظ فرموده است :

چگویمت که بمیخانه دوش مست و خراب

سروش عالم غیبم چه مژده ها دادست

که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین

تراز کنگره عرش می زنند صغیر

ندانمت که در این دامگه چه افتادست

مفهوم بیت .

آسمان بار امانت نتوانست کنید

قرعهٔ فال بنام من دیوانه زدند

که ما خود از قرآن کریم است بتفصیل بتکرار در مرصاد آمده است . (بار امانت)

تکیه کلام نجم رازی است . در غزلی می گوید :

بار امانتش به دل و جان کشیده‌ایم

در بارگاه عزت با بار می‌رویم

تفصیل این (بار امانت) را در فصل مبداء موجودات چنین می‌خوانیم :
(مجموعه‌ای می‌بایست از هر دو عالم روحانی و جسمانی که هم آلت محبت و بندگی
بکمال دارد و هم آلت علم و معرفت بکمال دارد تا بار امانت مردانه و عاشقانه در سخت
جان کشد . و این جز ولایت دورنگ انسان نبود چنانکه فرمود اناعرضنا الامانة علی-
السموات . . . ظلومی و جهولی از لوازم حال انسان آمد زیراك بار امانت جز بقوت
ظلومی و جهولی نتوان کشید)

بطور کلی وجود تعبیرات و ترکیبات مشترکی از هر دو کتاب نظیر : فیض ازل ،
طایر گلشن قدس ، حجاب ملك و ملکوت ، فروغ رخ ساقی ، جام جهان نمای ، طایر قدسی
خراب آباد جهان ، غربت جهان ، جام تجلی صفات ، روندگان طریقت ، قلندران اهل ملامت
حریم و حرم و نقد وقت ، فیض بخش اهل نظر ، بارگاه استغنا ، خبث ازرق پوشان (که
مراد صوفیان نوحاسته بوده ، و توجیحات دیگر که کرده‌اند راه بدهی ندارد) تردیدی
در تاثیر عمیق مرصادالعباد در نحوه فکر و شیوه بیان حافظ برجای نمی‌گذارد . نفوذ
مرصادالعباد را در سخن حافظ ؛ بنده در مقدمه مرصادالعباد بتفصیل آورده‌ام که زیر
چاپ است .

از این بحثها چنین نتیجه می‌گیرم که خواجه شیراز ، برعکس آنچه ساده دلانی
مثل مؤلف میخانه پنداشته‌اند ، امی نبوده ، بلکه اهل مطالعه و کتاب بوده و علاوه
بر اینکه قرآن را اندر سینه داشته ، و آن را با « چهارده روایت زبر » می‌خوانده ، به
ستون نظم و نثر ادب فارسی نیز عنایت خاص می‌ورزیده است . و معانی و مضامینی را که
شاعران پیش از او گفته بودند ، اما حق بیان را ادا نکرده بودند گرفته و در اوج
فصاحت بیان کرده و آنهمه را بصورت « بیت الغزل معرفت » در آورده است . و وجودش
مصدق سخن نظامی عروضی است که پس از تعریف شاعر خوب می‌گوید :

اما شاعر بدین درجه نرسد الا که در عنفوان شباب و روزگار جوانی بیست هزار
بیت از اشعار متقدمان یاد گیرد ، و ده هزار کلمه از آثار متاخران پیش چشم کند و پیوسته
دواوین استادان همی خواند و یاد همی گیرد (چهارمقاله ص ۵۶) امیدوارم این بحث
کوششی برای اثبات قدرت ، و هنر شاعری خواجه و برتری او بر دیگران بشمار آید . نه
بقصد جولان در عرصه سیمرخ سخن فارسی ، و عرض هنر پیش یار . و اطمینان دارم ، که
روان جاویدان خواجه بزرگ نیز این نیت گوینده را ، می‌داند و می‌پذیرد . و گرنه این
نعمه جاودانه او آویزه گوش و ملامتگر جان خواهد بود :

کمال صدق و محبت ببین نه نقص گناه .

که هر که بی هنر افتد، نظر بعیب کند